

نور هدایت در تفسیر «برهان رب»

حسین علوی مهر*
صدیقه پروان**

چکیده

«برهان رب» از موضوعات مطرح در قصه حضرت یوسف علیه السلام و یکی از عبارتهای مورد مناقشه در قرآن کریم است که مفسران، اظهارنظرهای گوناگونی درباره آن ارائه داده‌اند. برخی از مفسران مشاهده ناظر بیرونی را به‌عنوان «برهان رب» دانسته‌اند که برگرفته از روایات مجعول و دور از شأن مقام نبوت و عصمت حضرت یوسف علیه السلام است. دیگر مفسران امداد غیبی، مشاهده جمال الهی و عصمت را به عنوان «برهان رب» معرفی کرده‌اند. از میان نظرهای متعدد ارائه‌شده، این نظرها پرتکرارترین و قابل‌عرضه‌ترین آنهاست؛ پژوهش حاضر در صدد است تا «عصمت» - به‌عنوان مهمترین نظر مطرح‌شده از سوی اکثر مفسران خاصه - را به تفصیل مورد نقد و بررسی قرار دهد. بر این پایه با استفاده از شواهد و قرائن عقلی و نقلی، ادله دیدگاه‌های بالا ناکافی هستند و «برهان رب» نور هدایت و توفیق است.

کلیدواژگان

آیه ۲۴ یوسف، تفسیر کلامی، برهان رب، حضرت یوسف علیه السلام، عصمت، نور هدایت، توفیق اجتناب از گناه.

بیان مسئله

قرآن کتابی است برای تربیت و هدایت انسان که الگوهای متعددی برای این منظور معرفی نموده است. از آنجایی که پیامبران الهی بهترین الگو برای هدایت و تربیت‌اند باید از همه جهت از گناه و خطا مبرا بوده تا با تاسی به آنان راه حق و هدایت را تشخیص داد. در داستان حضرت یوسف علیه السلام مفسران در تفسیر آیه «... لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ...» (یوسف / ۲۴) و تفسیری که از «برهان» ارائه داده‌اند، بعضاً عصمت حضرت را زیر سؤال برده و الگو بودن ایشان را به چالش کشیده‌اند. پژوهش حاضر سعی در مرتفع نمودن این نقیصه دارد.

قرآن کریم در این آیه می‌فرماید:

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ. (یوسف / ۲۴)

اگر یوسف برهان پروردگارش را ندیده بود قصد همسر عزیز را کرده بود.

آیه اشاره به چگونگی نجات یوسف علیه السلام از آن غائله گناه آلود دارد و از سیاق برمی‌آید که منظور از گرداندن سوء و فحشاء از یوسف، نجات یوسف است از آنچه که همسر عزیز می‌خواست و به خاطر رسیدن به آن با وی خلوت کرد. و نیز مشارالیه «کذلک» همان مفادی است که جمله «أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» مشتمل بر آن است. برگشت معنای «ذَلِكَ لِنَصْرِفَ» این است که یوسف علیه السلام از آنجایی که بنده مخلص ما بود، بدی و فحشاء را به‌وسیله آنچه که از برهان پروردگارش دید از او بگردانیم. سببی که خدا به‌وسیله آن سوء و فحشاء را از یوسف گردانید تنها دیدن برهان پروردگارش بود. ولی اگر برهان پروردگار خود را نمی‌دید به انجام آن نزدیک می‌شد.

مفهوم‌شناسی

۱. واژه «راء»

«راء» دیدن با چشم، قلب یا شهود روحانی است. دیدن با قلب و شهود دارای مفهوم کلی واحد است؛ دیدن با قلب مفهومی عام داشته و دارای مراتبی است که عالی‌ترین مرتبه آن شهود است که سوای دیدن با چشم و عقل است. شهود روحانی مرتبه حق‌الیقین و علم حضوری است و دیدن با قلب؛ یعنی ادراک با عقل و بصیرت باطن و به معنای علم است. (مصطفوی، ۱۳۶۸: ۴ / ۱۳) «راء» اعم است از آنکه دیدن با چشم باشد یا با قلب. مراد از دیدن با قلب همان دانستن و درک کردن است و هر جا که مناسب باشد می‌توان آن را علم (دیدن با قلب) معنا کرد. (قرشی، ۱۳۷۱: ۳ / ۳۷) دیدن، درک کردن، دریافتن

چیزی را «راء» گویند. (آذرنوش، ۱۳۷۹: ۲۲۲) ممکن است منظور از رؤیت نیز در جمله «لَوْلَا أَنْ رَأَى...» به معنای علم و دانایی یا ادراک باشد. (طبرسی، بی تا: ۱۲ / ۱۹۸) از تمام این نظرها می توان این گونه فهمید که «راء» اعم از دیدن با چشم، ادراک با قلب، علم حضوری و دریافت است.

۲. واژه «رب»

«رب» در لغت به معنای مالک، صاحب، سید، مدبر، مربی، قیم، نعمت بخش، تربیت کننده، پرورش دهنده و محافظت کننده (ابن منظور، بی تا: ۱ / ۳۹۹؛ طریحی، ۱۳۷۵: ۲ / ۶۳) و صاحب حضانت است. (فراهیدی، ۱۳۸۳: ۸ / ۲۵۶) طریحی به نقل از عده ای می نویسد: رب به معنای تربیت است، (طریحی، ۱۳۷۵: ۲ / ۶۳) و راغب اصفهانی نیز همین نظر را دارد و در ادامه می نویسد: تربیت، ایجاد شیء تا حد کمال آن است و خدای تعالی متکفل مصلحت موجودات و مسبب الاسباب است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۳۳۶) و به معنای تملک داشتن، سرپرستی کردن، پرورش دادن و بزرگ کردن. (آذرنوش، ۱۳۷۹: ۲۲۳) مربی، مصلح، رئیس، مالک و صاحب، رویه های مختلف از یک واقعیت اند و هرگز نباید اینها را معانی مختلف شمرد، بلکه معنای «رب» که از ماده «ربب» گرفته شده، نه «ربی»، همان کسی است که تدبیر و اراده و تصرف در چیزی که از آن اوست را بر عهده دارد. (سبحانی تبریزی، ۱۳۸۸: ۲ / ۲۵۱ - ۲۴۸) «رب» اگر به معنای متعالی و ثابت و سید باشد، از اسماء ذاتیه است و اگر به معنای مالک، صاحب، غالب و قاهر باشد، از اسماء صفتیه است و اگر به معنای مربی، منعم و متمم باشد از اسماء افعالیه است. امام خمینی رحمته الله علیه در توضیح «رب العالمین» می نویسد:

شاید، مراد از «عالمین» همین عوالم مُلکیه که تحت تربیت و تمشیت الهیه به کمال لایق خود می رسد و مراد از ربّ، مربّی باشد که از اسماء افعال است. (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۲۵۷)

بنابراین خدای متعال تربیت کننده همه امور عالم برای هدایت آنها به سوی کمال خود است. کلمه «رب» در «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» به معنای مالکی است که امر مملوک خود را تدبیر کند و معنای مالک در کلمه «رب» نهفته است و نیز ملک حقیقی جدای از تدبیر تصور ندارد، چون همه موجودات زنده و غیرزنده در هستی خود محتاج به خدا هستند، در نتیجه تدبیر امر آنها نیز از او خواهد بود. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱ / ۳۳) در نهایت می توان نتیجه گرفت «رب» به معنای مالک، مدبر، مربی، تربیت کننده، پرورش دهنده، محافظت کننده از خطرات و شرور، ایجاد کننده شیء تا حد کمال آن و سرپرستی است که تدبیر و اراده و تصرف در چیزی که از آن اوست را بر عهده دارد؛ خدای متعال تربیت کننده همه امور عالم برای هدایت آنها به سوی کمال خود است و مسیبی است که اسباب هدایت همه موجودات را به وجود آورده است.

۳. واژه «برهان»

«برهان» در اصل از مصدر «بره» به معنای: دلیل روشن و به معنای روشنی و بیان است، و دلیل را به واسطه روشن بودن، «برهان» گویند، (قرشی، ۱۳۷۱: ۱ / ۱۹۰) بیان حجت و روشن شدن آن (فراهیدی، ۱۳۸۳: ۴ / ۴۹؛ ابن منظور، بی تا: ۱۳ / ۴۷۶) و دلیل و ثابت کردن چیزی «برهان» است. (آذرنوش، ۱۳۷۹: ۳۶) راغب اصفهانی «برهان» را بیان برای حجت می‌داند، (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱۲۱) یعنی آنچه به وسیله آن حق و هدایت روشن و راه هدایت از گمراهی واضح می‌شود که این، همان نور است. «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ...» (مصطفوی، ۱۳۶۸: ۱ / ۲۶۲) با این تفصیل به هرگونه دلیل محکم و نیرومندی، که موجب روشنایی شود و یقین آور باشد و نوری که به وسیله آن حقیقت و راه هدایت روشن شود، «برهان» گفته شده است. به همین ترتیب است که قرآن می‌فرماید: «أَلِلَّهِ مَعَ اللَّهِ قُلُوبًا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (نمل / ۶۴) به این جهت است که دلیل، حجت یقینی است، که حق را روشن ساخته بر دلها حاکم می‌شود و جای تردیدی باقی نمی‌گذارد. (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۱ / ۱۲۹)

«رؤیت برهان رب» در تفاسیر

تفاسیر، «برهان پروردگار» را - که یوسف در آن صحنه بسیار حساس دید - بیش از بیست گونه تعبیر کرده‌اند. خلاصه همه آن موارد را می‌توان در چهار نوع زیر جمع‌بندی کرد:

۱. نمایان شدن ناظر بیرونی؛ (سیوطی، ۱۴۰۴: ۲ / ۱۹۷؛ طبرسی، بی تا: ۱۲ / ۱۹۷؛ میبیدی، ۱۳۷۱: ۵ / ۵۱؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۲ / ۴۵۷)
۲. امداد غیبی؛ (مصطفوی، ۱۳۸۰: ۱۱ / ۳۷۵؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۹ / ۳۷۳)
۳. مشاهده جمال الهی؛ (جوادی آملی، ۱۳۹۶: ۴۰ / ۳۵۰ و ۳۴۷)
۴. عصمت نبوی. (کاشانی، بی تا: ۵ / ۳۱؛ طبرسی، بی تا: ۱۲ / ۱۹۷؛ دخیل، ۱۴۲۲: ۱ / ۳۱۱؛ طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۱ / ۱۳۰)

نقد و بررسی دیدگاه‌ها

پیش از ورود به نقد و بررسی دیدگاه‌های مطرح شده، مبحث عصمت حضرت یوسف علیه السلام را به عنوان مقدمه ورودی از نظر می‌گذرانیم. عصمت یوسف علیه السلام خود با دو مقدمه ثابت می‌شود:

مقدمه ۱: براهین سه‌گانه بیان شده در پاسخ یوسف علیه السلام

در پاسخی که حضرت یوسف علیه السلام به عزیزه داد سه برهان را بیان نمود که در اثبات عصمت وی می‌توان استفاده کرد: قال معاذالله؛ انه ربی؛ احسن مثنوی.

عبارت «قال معاذ الله»

«استعاذه» مصدر باب استفعال و از ریشه «عوذ» به معنای پناه بردن، درخواست کمک. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۹۵) و چنگ زدن (اعتصام) آمده است. (ابن منظور، بی تا: ۳ / ۴۹۸) مفسران بر حسب کاربرد این واژه و مشتقاتش، تعابیری در توضیح آن ذکر کرده‌اند؛ مانند: اعتصام به خدا برای درخواست نجات و خضوع برای خدا جهت کسب توفیق و رها نشدن به حال خود. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۵ / ۲۵۵) و اتصال به حضرت حق برای حفظ از شرّ هر اهل شری. (ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۱ / ۲۹) و خود را در حیات چیزی برای حفظ از بدی قراردادن. (قرطبی، ۱۳۶۴: ۱ / ۸۹) به تعبیر علامه طباطبایی، پاسخ یوسف همین کلمه بود و عبارت‌های بعدی به منظور توضیح و روشن ساختن توحید افاده شده در «مَعَاذَ اللَّهِ» آمده و می‌خواست بگوید: از این که عزیز سفارش مرا به تو می‌کند و می‌گوید: «اگر می‌مُتَوَاهُ»، لیکن من آن را کار خدای خود می‌دانم و در حقیقت پروردگار من است که از من به احترام پذیرایی می‌کند، و چون چنین است واجب است که من به او پناهنده شوم. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۱ / ۱۶۶) این جمله مفعول مطلق برای فعل مقدر است و از نظر توحید افعالی پروردگار و عدم توجه به خود، نمی‌فرماید: «عوذ باللّه معاذاً» یعنی به آفریدگار پناه می‌برم و خود در پناه او هستم و فقط اکتفاء به این جمله نموده است؛ یعنی این که پروردگارم به فضل خود مرا پیوسته در پناه خود نگه می‌دارد و مرا از مرز خطر بازمی‌دارد. (حسینی همدانی، ۱۴۰۴: ۹ / ۴۹)

عبارت «انه ربی احسن مثنوی»

دومین جمله نیز در مقام رد و امتناع است و بر پایه توحید خالص او بیان می‌شود. به این معنا که آفریدگار یکتا، شایسته پرستش است که مرا نیکو تربیت فرموده و پیوسته تدبیر می‌نماید. (حسینی همدانی، ۱۴۰۴: ۹ / ۴۹)

یوسف علیه السلام در اینجا دو استدلال عقلی مطرح می‌کند. به این مضمون:

الف) «انه ربی» اطاعت از «رب» واجب است، پس من از فرمان او پیروی می‌کنم؛

ب) «احسن مثنوی» در برابر هر احسانی باید شکرگزار بود، پس من هم در برابر احسان پروردگارم از

دستور او پیروی می‌کنم؛ این سه برهان ایجابی است. (جوادی آملی، ۱۳۹۶: ۴۰ / ۳۳۱)

افزون بر این سه برهان، با توجه به، (حجرات / ۷) اگر مومن دارای ایمانی مستقر باشد، از گناه و عصیان کراهت دارد. پس «انه ربی احسن مثنوی» مقصودش این است که حُسن را کسی دارد که یوسف را خلق کرده است؛ یعنی جذابیت از آن خداست.

از استدلال‌های سه گانه یوسف علیه السلام قاطعیت در امتناع از قبول درخواست عزیزه و توحید خالص وی

استنباط می‌شود؛ که این خود موید عصمت یوسف علیه السلام است.

مقدمه ۲: مستندات قرآنی

قرآن کریم در این حادثه در چند مرحله برائت یوسف علیه السلام از گناه و پاکدامنی وی را بیان می‌کند: شهادت خدای متعال «كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» (یوسف / ۲۴) این آیه چهار بار بر طهارت یوسف علیه السلام شهادت می‌دهد. یکم: «لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ» با لام تاکید و مبالغه؛ دوم: «وَالْفَحْشَاءَ» سوم: «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا» چهارم: «الْمُخْلَصِينَ»؛ بیان ابلیس و اقرار به طهارت مخلصین «لَا تُغْوِيَهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ» (ص / ۸۳ - ۸۲؛ حجر / ۴۰ - ۳۹) گویای این است که اغوای مخلصین امکان‌پذیر نیست. طبق آیه «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» (یوسف / ۲۴) چون یوسف از مخلصین بود، شیطان نمی‌تواند او را از طریق هدایت، گمراه کند. (رازی، ۱۴۲۰: ۱۸ / ۴۴۰) این آیه عصمت یوسف علیه السلام را ثابت می‌کند. «مخلص» با «مخلص» در معنا متفاوت است. «مخلص» اسم مفعول است؛ یعنی او را خدا برای خود خالص و برگزیده بود. (ر.ک: طبرسی، بی‌تا: ۱۲ / ۱۹۸) بنابراین نزدیک شدن به گناه برای یوسف غیرقابل تصور است؛ یعنی بدی نه به سراغ او می‌آید؛ نه به قلبش خطور می‌کند. همچنین طبق آیات (ص / ۸۳ - ۸۲؛ حجر / ۴۰ - ۳۹) گناه و وسوسه‌های شیطان به مخلصین راه ندارد و یوسف که از مخلصین است، معصوم از گناه می‌باشد.

در آیات ذیل مخلصین به دلیل این که مشمول «نعمت» (رب)شان شده‌اند، از گمراهی و عذاب خلاص شدند. «إِنَّكُمْ لَذَاتُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمِ... إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ... قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدْتَ لَتُرْدِينَ... وَ لَوْ لَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ» (صافات / ۳۸، ۵۶، ۵۷ و ۱۶۰) که منظور از «نعمت» عصمت و توفیق (زمخشری، ۱۴۰۷: ۴ / ۴۵) و هدایت و دستگیری خداست. کلمه «محضَرین» از «احضار» به معنای جلب کردن مجرم برای عذاب است. بدین معنا که: به خدا سوگند می‌خورم که نزدیک بود تو مرا هم مثل خودت هلاک کنی اگر توفیق پروردگارم دستگیرم نمی‌شد و اگر خدا هدایتم نکرده بود، من نیز مثل تو از آنهایی بودم که برای عذاب احضار شدند. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۷ / ۲۰۹) بنابراین اغوا و گمراهی شیاطین جنی و انسی به مخلصین راه ندارد و ایشان جز به خدای تعالی به هیچ چیز دیگری علقه و بستگی ندارند. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۷ / ۲۰۴)

با توجه به دو مقدمه مطرح شده، عصمت حضرت یوسف علیه السلام اثبات می‌شود. در این دو مقدمه، بیان شد که ایشان در قبل و هنگام مواجهه با آن صحنه گناه‌آلود، معصوم و پاک از گناه بوده و حتی در مرحله تصور و اراده نیز هیچ‌گونه تمایلی به گناه نداشت.

بررسی دیدگاه‌ها

در ادامه به بررسی دیدگاه‌های مطرح شده مفسران درباره «برهان رب» پرداخته می‌شود:

دیدگاه یکم: «ناظر بیرونی»

برخی از مفسران اهل سنت (بیضاوی، ۱۴۱۸: ۳ / ۱۶۰) و شیعه (بروجردی، ۱۳۶۶: ۳ / ۳۴۹) مشاهده یک ناظر بیرونی را به عنوان «برهان رب» بیان کرده‌اند و تعدادی از استدلال‌ها در این نظریه بر مبنای روایاتی است که به ائمه معصومین علیهم‌السلام نسبت داده شده است. (حویزی، ۱۴۱۵: ۲ / ۴۱۹) کسانی که این روایات را بر ساخته و به یوسف علیه‌السلام نسبت داده‌اند از عصمت وی غافل شده‌اند. عنصر عفیف و روح طیب شاهد برهان رب، برتر از این گفتگو است. (جوادی آملی، ۱۳۹۶: ۴۰ / ۴۲۶) زیرا این روایات گواه بر این است که یوسف قصد این عمل را کرده و تصمیم انجام آن را داشته، اما برهان رب را به عنوان ناظر بیرونی مشاهده و از انجام آن منصرف شده است. (حویزی، ۱۴۱۵: ۲ / ۴۱۹) این نظر پذیرفتنی نیست؛ زیرا: ۱. امثال این گفتار با مقام پیامبران الهی مناسبت ندارد و به دور از شأن آن پیغمبر معصوم است؛ ۲. این سخنان با تکلیف منافات دارد و سبب می‌شود که یوسف علیه‌السلام در تقوا و خودداری از گناه در آن حال مستحق هیچ‌گونه مدح و ثوابی نباشد، (طبرسی، بی‌تا: ۱۲ / ۱۹۸) در حالی که یوسف از جانب خدا مورد بهترین مدح و تحسین قرار می‌گیرد؛ ۳. این تحسین حاکی از وجود خدا باوری، تقوا و روحیه اخلاص یوسف علیه‌السلام است؛ ۴. تقوا، احسان و اخلاص یوسف جذب «توفیق الهی» را به دنبال دارد؛ ۵. این روایات برخلاف صریح عقل و قرآن است و ۶. این روایات ساختگی و دارای سندی ضعیف هستند که اعتباری بر آنها نیست. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۱ / ۲۲۸ - ۲۲۷) با شهادت‌ها و براهین مطرح شده در دو مقدمه بالا چگونه می‌توان به آن نظریات سست و بی‌پایه اعتماد کرد؟ زیرا مفاد آنها این است که یوسف تا لب پرتگاه رفته و مقدمات آن را انجام داده، ولی مانعی او را از عمل زشت بازداشته است. در حالی که براهین عقلی و نقلی (در دو مقدمه) برآئت وی را از گناه ثابت کرده و عصمت یوسف علیه‌السلام را تأیید می‌نماید.

دیدگاه دوم: «امداد غیبی»

عده‌ای واژه «رؤیت برهان رب» را به امداد و رحمت غیبی تعبیر کرده‌اند، که این دیدگاه نیز پذیرفتنی نیست زیرا: افزون بر اینکه امداد غیبی لفظ مبهمی است، مطرح‌کنندگان این نظر نیز دلیل خاصی بر آن ارائه نداده‌اند. افزون بر این، سؤالی که پیش می‌آید این است که، روشن شدن لطف و امداد غیبی چگونه می‌تواند صورت گیرد که قابل رؤیت باشد؟ مگر اینکه منظور مشاهده قلبی یا استعاره‌ای باشد. با این حال، چگونگی مشاهده قلبی امداد غیبی در آن لحظه، نیز مبهم است و مفسرانی که قائل به این نظر هستند درباره توضیح بیشتر آن سکوت کرده‌اند.

دیدگاه سوم: «مشاهده جلوه‌ای از جمال حق»

در بررسی این دیدگاه ابتدا چند سؤال و سپس چند استدلال مطرح می‌شود:

الف) آیا پرهیز از زنا تنها از کسانی ساخته است که به مرحله بالای عرفان رسیده‌اند؟ (ب) اگر غیرخواص گرفتار دام‌های شهوانی شده باشند، چون فاقد برهان شهوداند و برهان پروردگار بدانان تجلی نخواهد کرد، ارتکاب به زنا در آنان محتمل است؟ (ج) یا طبق این دیدگاه، برای افراد عادی اجتناب از زنا در سطح اخلاق امکان‌پذیر است؟ (د) در این صورت تفاوت ترک زنا در سطح اخلاق، با ترک آن در سطح عرفان در مرحله عمل و ظاهر چیست؟ (ه) آیا افراد عادی در سطح پایین‌تری از مرحله عرفان (سطح اخلاق) از عهده ترک آن گناه برآمده اما خواصی مانند یوسف علیه السلام باید مراحل سخت‌تری را گذرانده و به سطح عرفان رسیده باشند تا بتوانند از عهده دوری از آن برآیند؟ (و) با عنایت به اینکه رویت برهان رب فقط ویژه خواص بوده و در سطح عرفان رخ می‌دهد، آیا غیر خواص که در موقعیت مشابه یوسف قرار گرفته و در سطح اخلاق از گناه اجتناب می‌کنند چه چیز غیر از برهان رب مانع دوری آنان از گناه می‌شود؟

استدلال: الف) طبق لفظ «لولا»، امکان انجام گناه توسط یوسف - در صورتی که برهان رب را مشاهده نکرده بود - وجود دارد و چون در این دیدگاه منظور از «برهان رب» شهود جلوه پروردگار است این‌گونه می‌توان نتیجه گرفت که در صورت عدم مشاهده جمال حق توسط یوسف عمل گناه از او سر می‌زد و یوسف در مرحله اخلاق نمی‌توانست جلو گناه را بگیرد و حتماً باید در مرحله عرفان با مشاهده جمال حق از گناه اجتناب می‌کرد. (ب) روشن و مستدل نبودن تفاوت مرحله اخلاق و مرحله عرفان در ترک گناه این نظریه را خدشه‌دار می‌کند؛ (ج) افزون بر آن، طبق این دیدگاه افراد عادی در مرحله اخلاق توفیق دوری از گناه را می‌توانند کسب کنند. بنابراین کار یوسف در ترک گناه از افراد عادی بسی سخت‌تر و نیازمند طی کردن مراحل عالی‌تر است.

با توجه به عدم پاسخ‌گویی به سؤال‌های بالا در این دیدگاه، می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که رسیدن به سطح عرفان و شهود قلبی و رویت جمال حق، مفاهیم مبهمی است و مانند امداد غیبی نمی‌تواند روشن‌کننده مفهوم «برهان رب» باشد.

دیدگاه چهارم: «عصمت»

چنان‌که گفتیم، بیشتر تفاسیر قرآنی، برهان پروردگار را که حضرت یوسف علیه السلام آن را دیده و از ارتکاب گناه‌هایی یافته، به همان نیروی عصمت که در پیامبران الهی از جانب خدا به ودیعت نهاده شده است، تعبیر کرده‌اند. ادله عقلی و نقلی زیادی در رد این دیدگاه وجود دارد.

الف) ادله عقلی در رد نظریه «عصمت»

۱. الگوبردازی قرآن درباره معصومان لغو می‌شود: در نظریه عصمت به اشتباه این‌گونه تصور می‌شود که،

مقام عصمت درجه‌ای است که خداوند، معصومان را از اعمال ناپسند بازداشته و خود شخص و رفتار و تلاش او دخالتی در برگزیده شدنش به مقام عصمت ندارد. از آنجایی که معصومین در قرآن به‌عنوان الگوی انسان‌سازی معرفی شده‌اند، در این صورت این الگوپردازی لغو است، چون غیرمعصومان هرچه تلاش کنند بدان درجه نمی‌رسند و پیام اصلی سوره یوسف که ارائه الگویی در مبارزه با نفس برای اهل ایمان به‌ویژه جوانان می‌باشد، کارایی خود را در منوط کردن این الگو به عصمت از دست می‌دهد.

۲. غیر معصومین توانایی دوری از زنا را نباید داشته باشند: افراد عادی و غیرپیامبر و غیرمعصوم که در شرایط مشابه قرار می‌گیرند، چون معصوم نیستند توانایی اجتناب از زنا را نباید داشته باشند. در صورتی که در تاریخ بارها شبیه این حادثه تکرار شده و تفسیر البحر المدید نمونه‌هایی را آورده است. (ابن‌عجیبه، ۱۴۱۹: ۲ / ۵۹۱) بنابراین، برخورداری از مقام نبوت و عصمت نمی‌تواند تنها دلیل اجتناب از زنا باشد.

ب) ادله نقلی در رد نظریه «عصمت»

۱. با این فرضیه، مصداق بسیاری از آیات قرآنی یا در معصومان خلاصه می‌شود، یا بیهوده و عبث می‌نماید؛ یعنی اگر گفته می‌شود: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ... وَالَّذِينَ هُمْ يُفْرَوْنَ حَافِظُونَ» (مؤمنون / ۱ و ۵) منظور از مؤمنان، تنها معصومان‌اند؛ زیرا دیگران را قدرتی بر حفظ فروج خود نیست و اگر گفته می‌شود: «الزَّانِيَةُ الزَّانِيَةُ فَاجِلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ» (نور / ۲) این آیه بیان توبیخی است برای معصومان یا غیر معصومان؟ معصومان که از زنا مبرایند، و اگر غیر معصومان گرفتار زنا شوند، چون فاقد برهان عصمت‌اند، ارتکاب به زنا در آنان جای مؤاخذه نخواهد داشت! پس این آیه مخاطب ندارد! (رهبری، ۱۳۸۸: ۱۷۱)

۲. علامه ذیل آیه «وَلَا تُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (یوسف / ۵۶) می‌نویسد: این وعده جمیلی است که به هر نیکوکاری می‌دهد، تا بدانند خدا اجرشان را ضایع نمی‌کند و طبق آیه «آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» (یوسف / ۲۲) می‌توان استفاده کرد که خداوند از این علم و حکم به همه نیکوکاران می‌دهد، البته هر کسی به قدر نیکوکاریش. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۱ / ۱۵۹) بر این پایه اعطای حکم و علم و رویت برهان رب توسط یوسف مختص معصومین نبوده و به همه محسنین نصیبی از هدایت داده می‌شود و میزان بهره‌مندی از این توفیق به اعمال خود افراد بستگی دارد. با این توضیح اگر خدا به کسانی توفیق هدایت می‌دهد یا از کسانی توفیق را سلب می‌کند نتیجه مستقیم اعمال خود آنها است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۱ / ۱۵۲) و این وابسته به عصمت نیست.

بررسی سیاق آیه

مفسرانی که برهان رب را عصمت در نظر گرفته‌اند، استدلالی در فحوای کلام همه آنان نهفته است.

با این مضمون که عدم میل به معصیت، شأن همه بندگان مخلص خداست، و خداوند هر سوء و فحشائی را از ایشان برمی‌گرداند و در نتیجه مرتکب هیچ معصیتی نمی‌شوند و قصد آن را هم نمی‌کنند و آن عبارت است از «عصمت الهی». ایشان معتقدند اگر یوسف برهان پروردگارش را نمی‌دید؛ یعنی اگر عصمت نداشت، قصد او می‌کرد. با این‌گونه تفسیر نوعی جبرگرایی به مشام می‌رسد، از این‌رو در تفسیر این آیه چند نکته را باید لحاظ کرد که تحت عنوان دلالت سیاقی مبنی بر عدم قبول عصمت به‌عنوان «برهان رب» بیان می‌شود.

دلالت سیاقی بر عدم قبول نظریه «عصمت»

۱. این نظر با سیاق ناهماهنگ است. این تعارض با سیاق، باعث تساقط آن می‌شود. همان‌گونه که بیان شد آیه و سیاق قبل، عصمت و اشتداد در امتناع را می‌رساند. در سیاق عصمت یوسف ثابت شد و همچنین او با قاطعیت و با سه استدلال درخواست عزیزه را رد کرد. (مقدمه ۱ و ۲) یعنی هیچ‌گونه تمایلی به او و خواسته‌اش نداشت.

۲. اگر منظور این باشد که ما به‌وسیله عصمتی که به او دادیم، او را از گناه و فحشا منصرف کردیم، باید به جای «كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ» می‌فرمود: «لِنَصْرِفَهُ عَنِ السُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ». این دو تعبیر باهم متفاوتند: در جمله دوم، نوعی قصد گناه احساس می‌شود که به توبه و انصراف از آن نیازمند است؛ اما در جمله نخست چنین قصدی نیست و معنایش این است که ما بدی را از او دور ساختیم و بدی، وصفی است که از مبدأ شروری به نام شیطان می‌آید. (سایت اسراء، تفسیر یوسف / ۲۴) خداوند می‌فرماید، ما برای برگرداندن سوء و فحشاء برهان خود را به او نشان دادیم و او به‌واسطه رویت برهان ابدی میلی به سوء و فحشاء نداشت تا محتاج برگرداندن از آن دو باشد.

۳. عصمت یک نیروی بازدارنده درونی است و این نیرو، فرد معصوم را از گناه منصرف می‌کند، پس یوسف علیه السلام از درون مصون است، (طبق سیاق قبل) در صورتی که در آیه، اقتضا بیرونی است؛ «لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ»، یعنی نیرویی از بیرون مانع نزدیک شدن فحشا و گناه به یوسف علیه السلام می‌شود. (ما جلوی سوء و فحشا را گرفتیم که به طرف یوسف نرود نه اینکه ما جلوی یوسف را گرفتیم که طرف سوء نرود و این با سیاق قبل هماهنگ است.)

۴. طبق مقدمه دوم، جمله «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» عصمت یوسف علیه السلام را ثابت کرد و یوسف که از مخلصین است قبل از رویت برهان، معصوم از گناه بوده است. از این‌رو برهان، عصمت نیست. اما عصمت یکی از اسباب رویت برهان رب می‌باشد که همان مخلص بودن یوسف است؛ زیرا در انتهای

آیه به مخلص بودن وی تعلیل شده است. در نتیجه آنچه موجب شده است تا هم یوسف رخ ندهد، عصمت نیست، بلکه برهان است که از قصد یوسف جلوگیری کرده و آن اقتضایی بیرونی است که به دلیل مخلص بودن یوسف علیه السلام به او داده شد.

نور هدایت و توفیق اجتناب از گناه

برهانی که یوسف از پروردگار خود دید هرچند در کلام کاملاً روشن نیست، اما یکی از وسائل یقین آور بوده، که به وسیله آن، دیگر جهل و ضلالتی باقی نمانده و نفس آدمی با دیدن آن چنان تسلیم می‌شود که دیگر میل به معصیت نمی‌کند. این برهان عاملی است که نتیجه آن علم و یقین است؛ (جوادی آملی، ۱۳۹۶: ۴۰ / ۳۴۹) و علم و یقین جز با نور هدایت و توفیقی که از سوی خداوند در قلب انسان تابیده می‌شود و او را به راه صحیح رهنمون می‌کند، حاصل نمی‌شود. دریافت این توفیق چه برای معصومی مانند یوسف علیه السلام و چه برای غیرمعصوم خلق الساعه نیست. همان‌گونه که مشاهده می‌شود، پیشینه مجاهدت علمی و عملی، ایمان و تقوا و احسان و اخلاص سبب افاضه چنین توفیق ربانی به یوسف گردید؛ و این سنتی الهی است که هر کس، - معصوم یا غیرمعصوم - که دارای مجاهدت‌های ایمانی و تقوایی مخلصانه باشد، باعث جلب توفیق، عنایت و الطاف خاصه الهی شده و موجب خویشستن‌داری و اجتناب وی از گناه در موقعیت‌های حساس زندگی می‌شود.

یوسف که عمری تمرین و مجاهدت ایمانی و علمی و تقوایی و عملی خالصانه و مخلصانه داشته و روح وی با این امور آشنا بوده است؛ این امر سبب شده است که در لحظه تصمیم‌گیری نیز انتخابی صحیح منطبق بر تمرین‌های قبلی خود اتخاذ کند؛ بنابراین، از نظر سنت‌های الهی مجاهدت عملی و ایمانی سبب افاضه هدایت و رهنمون شدن به بهترین تصمیم شده و در پرتو این هدایت، توفیق الهی حاصل می‌گردد، که امکان آن برای معصوم و غیرمعصوم وجود دارد. «توفیق» از نظر لغوی و تفسیری نیز با این برداشت، سازگار است.

«توفیق» در لغت به معنای موفقیت، کامیابی و دستیابی است، (آذرنوش، ۱۳۷۹: ۷۶) و توفیق ترک گناه از هدایت الهی ناشی می‌شود و «هدایت الهی» در مورد مخلوقات بر دو گونه است: هدایت عامه و خاصه. علامه طباطبایی در این باره می‌نویسد: هدایت عامه دامنه تمامی موجودات را گرفته است و انسان‌ها، افزون بر هدایت عامه، از دو نوع هدایت خاصه نیز برخوردارند که عبارتند از: هدایت تکوینی (فطری) و هدایت تشریحی. فطرتی که آیه «وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّيْهَا فَأَهْمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوِيَهَا» (شمس / ۸ - ۷) بدان اشاره می‌کند نوعی خلقت خاص است که انسان را به سوی موجودی متعالی دعوت می‌کند. از این‌رو، هدایت

تکوینی، به «ایصال به مطلوب» موسوم است «فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى». (طه / ۱۲۳) مراد از هدایت تشریحی آن است که خداوند از طریق پیامبران و کتاب‌های آسمانی، راه رسیدن به مقصد را به انسان نشان داده است. چنان که می‌فرماید: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (دهر / ۳) مراد از هدایت در این آیه، هدایت تشریحی و ارائه طریق است. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۲ / ۱۷۴) هدایت تکوینی، عمومی است و احدی از انسان‌ها از آن مستثنا نیست؛ اما ممکن است به خاطر عواملی، ضعیف یا بی‌اثر شود. به تعبیر شهید مطهری: تا چراغ هدایت فطری (هدایت عمومی) انسان روشن نباشد و او انسانیت فطری خویش را حفظ نکرده باشد، تعالیم انبیاء و هدایت اکتسابی (هدایت خاصه) برای او فایده ندارد. (مطهری، ۱۳۷۲: ۳ / ۶۰۱) طبق آیه «لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»، متقین، دارای دو هدایت‌اند، یک هدایتی از سوی خدا که به وسیله آن به تقوا رسیدند؛ دو هدایتی که خدای سبحان به پاس تقوایشان به ایشان کرامت فرمود. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱ / ۷۰) کسانی که با اعمال و کردار خویش مقدمات هدایت خود از سوی پروردگار را فراهم کرده‌اند، خداوند چراغ‌های روشنی فراروی آنان قرارداده، تا در ظلمات گم نشوند، اما آنها که نسبت به آن بی‌اعتنا هستند از این نعمت الهی محروم و توفیق هدایت از آنها سلب می‌شود. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۵ / ۴۳۴) سرچشمه هدایت و ضلالت اعمال خود انسان است؛ زیرا اعمال و کردار انسان همیشه نتایج و ثمرات خاص خود را دارد، اگر عمل، صالح و پاک باشد نتیجه آن روشن‌بینی و توفیق و هدایت بیشتر به سوی خداست. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۲ / ۴۸۵) که زمینه کسب این هدایت و توفیق برای معصوم و غیرمعصوم فراهم است.

هدایت تکوینی و فطری که یوسف علیه السلام به بهترین وجه از آن بهره گرفته و با اختیار در مسیر آن تلاش کرده، اخلاص، احسان و تقوای وی را به دنبال داشته است؛ که این پیشینه درخشان، باعث عنایت الهی و درک برهان رب و تجلی مرحله پیشرفته‌تری از نور هدایت به قلب یوسف علیه السلام شده و توفیق اجتناب از گناه را به او افزوده داشته است.

از این رو «رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» می‌تواند تجلی نور هدایت بر قلب یوسف باشد؛ همان انوار هدایت ربی که پرورش‌دهنده یوسف و مدبر امور اوست. (ر.ک: رب؛ همین مقاله) و در پرتو این نور هدایت، توفیق دوری از ضلالت گناه به وی عنایت شد؛ یعنی اگر قلب یوسف علیه السلام در معرض دریافت این هدایت خاص نبود، احتمال ارتکاب سوء و فحشا از سوی او می‌رفت. کما این که افراد زیادی که از این نوع هدایت بی‌بهره بوده و توفیق الهی شامل آنان نشده بود، تن به این گونه سوء داده و در ضلالت گناه گرفتار شده‌اند؛ و از آن سو افراد زیادی [معصوم یا غیرمعصوم] با بهره‌مندی از این هدایت موفق به اجتناب از گناه شده‌اند. همان گونه که بیان شد تلاش، در عین اختیار، باعث جلب نور هدایت الهی به قلب انسان‌های با تقوا و

مخلص و نیکوکار می‌شود، که در بزنگاه‌های خطر برای انسان توفیق ترک گناه به ارمغان می‌آورد. از این رو انسان برای این که بتواند در موقعیت‌های حساس زندگی تصمیم‌های به صلاح گرفته و از ورطه گناه برهد، باید تمرین مجاهدت با نفس داشته و روح و روان خود را با این امور آشنا کرده و با تقوا و احسان و اخلاص زمینه توفیق الهی را برای خود فراهم سازد. به منظور اثبات این دیدگاه از چهار جهت استناد خود را ارائه می‌دهیم: مفردات آیه؛ سیاق؛ روایات و تفاسیر.

۱. مفردات آیه

در اینجا به کمک مفردات آیه مورد بحث به اثبات نور هدایت و توفیق اجتناب از گناه به‌عنوان «برهان رب» پرداخته می‌شود.

الف) رء

همان‌گونه که بیان شد «رء» به معنای «دیدن»، «دریافت کردن» و «مشاهده کردن» است که این شهود، می‌تواند قلبی نیز باشد؛ و «رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» می‌تواند دریافت نور هدایت الهی و تجلی و شهود آن بر قلب یوسف علیه السلام باشد که، در پرتو این نور، توفیق اجتناب از گناه به وی عطا شده و مانع «هم» یوسف گردید؛ بدین معنا: اگر یوسف نور هدایت ربّ خود را دریافت نکرده بود و قلب او به نور هدایت ربّش روشن نشده و توفیق ترک گناه حاصل نشده بود، به عزیزه «هم» می‌کرد. پس معانی لغوی و تفسیری «رء» با این تعبیر سازگار است.

ب) رب

اضافه شدن «رب» به «برهان»، اشاره بر جنبه تربیتی برهان و تربیت الهی یوسف به منظور آماده‌سازی وی توسط پروردگار برای مقام نبوت است.

حال این سوال مطرح می‌شود که چه چیز بیشتر از نور هدایت الهی و توفیقی که از ناحیه حضرت حق اعطا می‌شود، می‌تواند تأثیرات تربیتی بر روح انسان بگذارد؟ کسی که توفیق الهی شامل حالش شده باشد، با نور هدایت از ضلالت و گمراهی به سوی حق رهنمون می‌شود. همان‌گونه که در سوره انعام آمده است: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ» (انعام / ۱۲۲) که مقصود از نور، هدایت به سوی قول حق و عمل صالح است. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۷ / ۴۷۹) و آیه «و كَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ» (یوسف / ۶) بیانگر این است که این چنین پروردگارت به تو توفیق داد و تو را سعادت‌مند کرد. (فراء، ۱۹۸۰: ۲ / ۳۶) یعنی سعادت یوسف علیه السلام توسط ربّش - که پرورش‌دهنده و تدبیرکننده امور اوست - برنامه‌ریزی شده، او برای مقام نبوت اجتناب شده، تحت تربیت ویژه الهی

قرارگرفته و برای او برنامه ویژه انسان‌سازی ترتیب داده شده است. خدا که برای همه انسان‌ها، در قالب هدایت عامه، فطری و تشریحی، برنامه تربیتی - هدایتی دارد قطعاً برای انبیای خود برنامه‌ای خاص مهیا کرده است. بنابراین یوسف علیه السلام مربوب؛ یعنی مملوک و تحت تربیت ربّ خویش است، (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۱ / ۱۶۷) نیز محتمل است مراد از جمله «رَبِّي أَحْسَنَ مَثَوَايَ» که تفسیر صفت ربوبیت پروردگار است، آن باشد که پیوسته پروردگار از آغاز زندگی، مرا نیکو تربیت فرموده و نیز پیوسته درباره من، تدبیر نیکو می‌نماید. (حسینی همدانی، ۱۴۰۴: ۹ / ۵۰) بدین معنا که در این جمله یوسف در مقام اثبات ربوبیت خود است. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۱ / ۱۶۷) تجلی نور هدایت بر قلب یوسف و توفیق اجتناب از گناه در این مرحله خاص در ادامه دیگر مراحل هدایتی - تربیتی وی است.

ج) برهان

همان‌گونه که اشاره شد منظور از «برهان» دلیل محکم و نیرومندی است، که موجب روشنایی شده و یقین‌آور باشد و نوری است که به‌وسیله آن، راه حقیقت روشن شود. برهان؛ یعنی آنچه که به‌وسیله آن حق و هدایت روشن و راه هدایت از گمراهی واضح می‌شود که این، همان نور است. «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورٍ مِّنْ يُّشَاءُ». (مصطفوی، ۱۳۶۸: ۱ / ۲۶۲)

از دیگر جهت، «برهان» به معنای سلطان است و بر قلب آدمی سلطنت دارد و سبب یقین می‌گردد. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۱ / ۱۷۳) برهانی که یوسف از پروردگار خود رویت کرد یکی از وسائل یقین‌آور بوده که با آن، دیگر جهل و ضلالتی باقی نمی‌ماند و نفس آدمی دیگر به‌هیچ‌وجه میل به معصیت نمی‌کند و نتیجه این برهان علم و یقین است. (جوادی آملی، ۱۳۹۶: ۴۰ / ۳۴۹)

با این تفصیل چه چیز می‌تواند از نور هدایتی که از جانب پروردگار به انسان عطا می‌شود و تابش انوار آن قلب را فرا می‌گیرد و در پرتو آن توفیق ترک گناه حاصل می‌شود، یقین‌آورتر باشد. از این‌رو برهانی که یوسف دریافت کرد نور هدایت است که قلب او از پرتو آن منور گردیده و موجب روشن شدن راه حقیقت شده و مانع قصد او نسبت به عزیزه شد.

۲. سیاق آیه «وَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا»

هم اکنون به کمک سیاق آیه «وَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا» به اثبات نور هدایت و توفیق اجتناب از گناه به‌عنوان «برهان رب» می‌پردازیم: قبل از آن توجه به معنای لغوی و تفسیری حکم و علم ضروری است. حکم، اعم از حکمت است، (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱ / ۲۴۹) و با مراجعه به اصل معنای آن چنین می‌توان گفت که حکمت یک حالت و خصیصه درک و تشخیص است که شخص به‌وسیله آن می‌تواند

حق و واقعیت را درک کند و مانع از فساد شود و کار را متقن و محکم انجام دهد، بر این پایه حکمت، حالت نفسانی و صفت روحی است، نه شیء خارجی؛ بلکه شیء محکم خارجی از نتایج حکمت است. (قرشی، ۱۳۷۱: ۲ / ۱۶۳) راغب اصفهانی می‌نویسد: حکمت رسیدن به حق به واسطه علم و عقل است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱ / ۲۴۹) حکیم به معنای کسی است که کارش متقن و محکم و اساسی است. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱ / ۱۸۳) و اینکه در آیه ۲۲ به دنبال حکم می‌فرماید: «و علماء» از همین جهت قابل تأمل است؛ زیرا این علم منتسب به خداست و چون خدا این علم را به او داده، به طور قطع علم خالص است و آمیخته با هوای نفس و جهل نیست و از آن جهت که دهنده آن علم و حکم را خدا دانسته، معقول نیست که مشوب با جهل یا هوا و هوس باشد؛ زیرا چیزی را که او به عنوان علم بدهد، دیگر جهل نخواهد بود. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۱ / ۱۵۹) از این رو قبل از رویت برهان، کنش و واکنش یوسف منبعث از علم و حکم الهی است و مشوب با خطا و گناه نیست.

- اعطای حکم و علم مرحله‌ای از مراحل تربیتی: در واژه «رب» بیان شد که، پروردگار مراحل هدایتی - تربیتی برای همه انسان‌ها به‌ویژه پیامبران خود دارد. هر مرحله از این مراحل، جایگاه خاص خود را داشته و سلسله‌وار به دنبال مرحله قبل از خود قرار گرفته است. تجلی نور هدایت بر قلب یوسف و اعطای توفیق ترک گناه در این مقطع از زندگی وی در ادامه تربیت تکوینی و خاصه او و ایتاء حکم و علم حاصل شده است. در مرحله تربیت تکوینی افراد هر قدر بیشتر مطیع فرامین حق قرار گیرند، زمینه تعالی بیشتری برای آنان فراهم می‌گردد.

در مرحله قبل از رویت برهان، در آیه ۲۲ اعطای حکم و علم دو مرحله از مراحل تربیتی یوسف بوده و حال در این مرحله که برهان رب به یوسف نشان داده شده و نور هدایت به قلب وی متجلی گشته و منجر به پیروزی او در جهاد با نفس گردیده است، جنبه‌ای دیگر از قدم‌های تربیتی که برای وی در نظر گرفته شده، انجام پذیرفته است. از این رو می‌توان توفیق و خذلان را از انواع تربیت الهی دانست. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۹ / ۶۱) هر چند خود فرد است که شرایط توفیق الهی را در خود به وجود می‌آورد تا توفیق الهی شامل حالش شود، مانند: مصداق آیه «يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» (فاطر / ۸؛ رضایی، ۱۳۸۷: ۱۱ / ۲۳ - ۲۲)

از این رو خدای متعال پیامبران و امامان را توفیق می‌دهد و آنچه را از خزانه علم و حکمت خود به دیگران نداده، به آنها می‌بخشد، لذا دانش آنها برتر از اهل زمانشان است. (حرعاملی، ۱۳۸۴: ۵۲) امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید: چون خداوند بنده‌ای را برای اصلاح امور بندگانش برگزیند، سینه‌اش را برای آن کارها باز کند و چشمه‌های حکمت در دلش قرار دهد و علم و دانش را به او الهام کند

که از آن پس، در پاسخ از هیچ سؤالی درنماند و از راه درست منحرف نشود. از این رو، او معصوم است و با توفیق استوار گشته و از هرگونه خطا و لغزش و افتادنی در امان است، خدا او را به این ویژگی‌ها امتیاز بخشیده تا بر بندگانش، حجت رسای او باشد. (ابن بابویه، ۱۳۶۱: ۲ / ۹۸)

در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است: برهان حق، جمال نبوت و نور علم و یقین و حکمت است که خدا در دل او نهاد، چنان که می‌فرماید: «و آتیناهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا» (یوسف / ۲۲؛ میبیدی، ۱۳۷۱: ۵ / ۵۸؛ قرآتی، ۱۳۸۸: ۴ / ۱۸۳)

خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را با اعطای کتاب و حکمت و علم از گمراهی محافظت نمود و چون ضلالت و گمراهی نقطه مقابل هدایت است، (ابن منظور، بی‌تا: ۱۱ / ۳۹۰؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۰۹) می‌توان گفت که حفظ ایشان از گمراهی بدین معناست که او را هدایت کرده است.

مُخْلِصِينَ

یکی دیگر از مراحل تربیتی یوسف علیه السلام آماده ساختن او برای مقام نبوت است: «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ» یعنی او از بندگان خالص ما و از برگزیدگان برای نبوت بود. (طبرسی، بی‌تا: ۱۲ / ۱۹۸) برجسته‌ترین مقامی که قرآن کریم برای یوسف علیه السلام اثبات می‌کند، مخلص بودن اوست. اخلاص درجه عالی‌ه کمال انسانی است و بنده مخلص کسی است که صحیفه نفس او را خلوص و محبت خدا پر کرده و به حرم قلب او، غیر خدا راه نداشته و مجالی برای اندیشه بد و شیطنت نباشد؛ یعنی خدا او را برای خود برگزیده و خالص کرده است. از این رو گرچه یوسف به سنگین‌ترین آزمون الهی مبتلا شد اما پیروز به در آمد، (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۷ / ۶۴) چون او تحت تربیت الهی بود. ظاهراً در عرف قرآن، مقصود از کلمه مُخْلِصِينَ، انبیا و امامان معصوم علیهم السلام می‌باشند و قرآن کریم هم بر این تصریح دارد که خداوند، ایشان را اجتناب نموده؛ یعنی جهت خود جمع‌آوری و برای حضرت خود خالص ساخته، همچنان که فرمود: «وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» (انعام / ۸۸ - ۸۷؛ طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۲ / ۲۶۴ - ۲۵۹) بنابراین مشاهده برهان رب مانند امداد غیبی یا جلوه‌ای از جمال الهی، یک شهود و اشراق آنی نبوده؛ چون اجتناب انبیاء و در نتیجه هدایت آنان، امری است مستمر که خداوند همواره آن را پشتیبانی می‌نماید. همان‌گونه که در داستان یوسف علیه السلام بیان شد: او برهان رب را دریافت کرده است، چه آن هنگام که در بحبوحه خطر، گرفتار غریزه جنسی شده و چه آن زمان که امینانه بر اریکه قدرت تکیه زد؛ این علم توحیدی است که همه مسائل را حل می‌کند. (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۷ / ۶۵)

بدین ترتیب، اجتناب و مخلص کردن، یکی دیگر از مراحل هدایتی - تربیتی یوسف است، که وقتی در

قربانیت اعطای حکم و علم قرار می‌گیرد، تعبیر «برهان رب» به ایتای نور هدایت و توفیق اجتناب از گناه بیشتر معنا پیدا می‌کند.

۳. معنای توفیق در روایات

در این مورد روایاتی وجود دارد که اثبات نور هدایت و توفیق اجتناب از گناه به‌عنوان برهان رب را بیان می‌کند. در این روایات مشاهده می‌شود که دریافت نور هدایت و افاضه توفیق منحصر به معصوم نبوده و به اعمال بندگان مربوط می‌شود.

ابن بابویه در کتاب **معانی الاخبار** به سند خود از عبدالله بن فضل هاشمی از امام صادق علیه السلام روایت کرده منظور قرآن از قول حضرت شعیب علیه السلام که گفت: «وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ» (هود / ۸۸) و آیه: «إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ» (آل عمران / ۱۶۰) را این‌گونه روشن می‌فرماید: وقتی بنده خدا آنچه که خدا به وی امر کرده اطاعت کند، آن عبد را موفق می‌نامد (چون کارش موافق امر خدای عزوجل است) و هرگاه بنده خدا بخواهد داخل پارهای از گناهان شود، خدا بین او و آن گناه حایل گردد و در نتیجه بنده آن گناه را مرتکب نشود، در این صورت، ترک گناهش به توفیق خدا صورت گرفته است؛ و هر زمان که او را به حال خود بگذارد و بین او و معصیت حایل نشود و در نتیجه مرتکب گناه گردد، در آن صورت خدا او را یاری نکرده و موفق ننموده است، (چون کارش موافق دستور خدا انجام نشده). (ابن بابویه، ۱۴۰۳: ۱ / ۴۶) حاصل این که: چون توفیق و خذلان (توفیق ندادن و یاری نکردن) از صفات فعلی خدا است، در توفیق، خدا اسباب را طوری ردیف کند که قهراً بنده را به سوی عمل صالح بکشاند و یا بعضی از مقدمات ارتکاب گناه را برای او فراهم نکند در نتیجه بنده آن کار واجب را انجام دهد و این کار حرام را ترک کند. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۵۶۴) از این رو، توفیق و هدایت را می‌توان از وسایل وصول به مقصود دانست؛ (فیض کاشانی، ۱۳۷۲: ۷ / ۲۲۹) چون در بزنگاه‌های خطر رهبری همانند توفیق وجود ندارد؛ (نهج البلاغه، ۱۳۸۸: ۳۳۵) و این خداست که نگاه دارنده از بدی و توفیق‌دهنده به خیر و خوبی است. (نهج البلاغه، ۱۳۸۸: ۳۰۳) در این جهت، اولیاء و مقربان، در پرتو ایمان و عمل صالح و توفیق و هدایت ویژه خداوند، در راه کمال و قرب پیش می‌روند: «... وَ لَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (امام علی بن الحسین علیه السلام، ۱۳۸۳: ۱ / ۴۱۶) همان‌گونه که امام علی علیه السلام در مناجات‌های خود از خدا این‌گونه می‌خواهد: مرا به سوی راهنمایی خود بکشان و با توفیق خود که مرا حفظ می‌کند، نگاهم بدار و به هلاکت من می‌فکن. (میبدی، ۱۴۱۱: ۳۹۲) همچنین از امام حسن عسکری علیه السلام در **معانی الاخبار** روایت شده که درباره آیه «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» فرمود: یعنی خدایا! توفیق خودت را که ما تاکنون به‌وسیله آن تو را اطاعت کردیم،

درباره ما ادامه بده، تا در روزگار آینده‌مان نیز همچنان تو را اطاعت کنیم. (ابن بابویه، ۱۴۰۳: ۱ / ۷۲) و در توضیح «صراطِ الَّذِينَ أُنْعِمْتَ عَلَيْهِمْ» امام علیه السلام فرمود: یعنی بگوئید: خدایا ما را به صراط کسانی هدایت فرما، که بر آنان این انعام فرمودی که موفق به دینت و اطاعتت نمودی. (ابن بابویه، ۱۴۰۳: ۱ / ۷۹؛ طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱ / ۶۲) بر پایه روایات متعدد مبتنی بر توفیق و هدایت، «برهان رب» را می‌توان همان توفیق هدایت الهی دانست که در پرتو نور آن، در بزنگاه خطر، توفیق دوری از گناه نصیب یوسف علیه السلام گردید؛ افزون بر اینکه، این امکان برای انسان‌های صالح غیرمعصوم نیز وجود دارد.

نتیجه

با عنایت به مفردات و سیاق آیه، روایات و نظر مفسران درباره قرین شدن توفیق هدایت و اجتناب از گناه، که ذیل آیات مختلف بیان شده، می‌توان گفت «برهان رب» دریافت توفیق هدایت الهی است، که در پرتو آن، توفیق دوری از گناه نصیب انسان‌های صالح و باتقوا از جمله حضرت یوسف علیه السلام گردید.

این تعبیر از نظر لغوی و تفسیری با واژه «برهان» سازگار است. همان‌گونه که بیان شد، «برهان» به معنای «حجت قاطع و گواه روشن‌گر است؛ و هر چیزی که شک و تردید را قطع و یقین ایجاد کند. بنابراین، کدام برهان، بیشتر از نور هدایتی که از طریق «رب» و پروردگار و مربی انسان بر قلب او تابیده، می‌تواند برای او یقین ایجاد کند؟ در این آیه نیز، یوسف که از بندگان برگزیده و مخلص بود مشمول توفیق و هدایت الهی شده و این امر سبب دوری وی از گناه شد.

از این جهت لفظ هدایت همواره با توفیق آمده است که بدون توفیق الهی، هدایت موجودیت نیافته و دریافت نور هدایت امکان‌پذیر نیست. این خداوند است که توفیق کلیه نیکی‌ها از جمله هدایت را عطا کرده و در پرتو این نور هدایت افراد را با توفیق ترک معاصی بهره‌مند می‌گرداند؛ چراکه نفس اماره همه انسان‌ها؛ اعم از معصوم و غیرمعصوم را به سوی بدی‌ها و زشتی‌ها وامی‌دارد، مگر آنکه پروردگار، شخص را مورد عنایت و توفیق خود قرار دهد.

نور هدایت و توفیقی که از سوی خداوند در قلب انسان تابیده می‌شود و او را به راه صحیح رهنمون می‌شود؛ چه برای معصومی مانند: یوسف علیه السلام و چه برای غیرمعصوم، خلق الساعه، آنی و بدون پیشینه عطا نمی‌شود. این سنتی الهی است که هرکس که دارای مجاهدت‌های عملی و تقوایی مخلصانه باشد باعث جلب توفیق و عنایت خاصه الهی شده و موجب دوری وی از گناه در بزنگاه‌های زندگی می‌شود.

از منظر روان‌شناسی نیز در لحظه تصمیم‌گیری، عوامل گوناگونی می‌تواند در نوع تصمیم و اقدام دخیل باشد. انسان برای این‌که بتواند در مواقع حساس زندگی تصمیم صواب گرفته و از خطر گناه‌رهایی

یابد، بایستی تمرین تقوا و احسان و اخلاص و مجاهدت با نفس داشته و روح و روان خود را با آن آشنا کرده، تا در لحظه تصمیم‌گیری، انتخابی صحیح، منطبق بر تمرین‌های قبلی خود اتخاذ کند. هرچند این سعی و تلاش و تمرین نیز موجب باز شدن درب‌های رحمت و توفیق الهی می‌شود، که این خود نیز سنتی الهی است. بنابراین، از نظر سنت‌های الهی و روان‌شناسی مجاهدت عملی و ایمانی سبب افاضه هدایت و رهنمون شدن به بهترین تصمیم شده و در پرتو این هدایت، توفیق الهی حاصل می‌گردد.

با بررسی قصه حضرت یوسف علیه السلام می‌توان دریافت که ایشان از آن جهت یکی از نمونه‌ها و الگوهای انسان‌سازی معرفی شده است که دارای پیشینه درخشان در ایمان، تقوا، احسان، اخلاص و مجاهدت با نفس است، که این امر سبب افاضه هدایت و توفیق اجتناب از گناه، به وی شده است؛ الگو بودن و جلب عنایت الهی، توفیقی است که برای معصوم و غیر معصوم وجود دارد.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم، ترجمه حسین انصاریان.
- قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند.
- نهج البلاغه، ۱۳۸۸ ش، گردآوری شریف رضی، ترجمه حسین انصاریان، قم، دار العرفان.
- آذرنوش، آذرتاش، ۱۳۷۹ ش، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، تهران، نشر نی.
- ابن بابویه، محمد بن علی، ۱۴۰۳ ق، معانی الأخبار، ترجمه محمدی، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- ابن عجبیه، احمد، ۱۴۱۹ ق، البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، تحقیق احمد عبدالله قرشی رسلان، قاهره، حسن عباس زکی.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، ۱۴۱۹ ق، تفسیر القرآن العظیم، تحقیق محمدحسین شمس‌الدین، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، بی تا، لسان العرب، بیروت، دار صادر.
- بروجردی، سید محمد ابراهیم، ۱۳۶۶ ش، تفسیر جامع، تهران، صدر.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر، ۱۴۱۸ ق، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۹ ش، سیره پیامبران در قرآن، قم، اسراء، ج ۵.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۹۰ ش، تسنیم، قم، اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۹۶ ش، تسنیم، قم، اسراء.

- حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۳۸۴ ش، *پاک از خطا*، ترجمه التنبیه بالمعلوم: البرهان علی تنزیه المعصوم عن السهو و النسیان، ترجمه حبیب روحانی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، چ ۲.
- حسینی همدانی، سید محمد، ۱۴۰۴ ق، *انوار درخشان در تفسیر قرآن*، تهران، لطفی.
- حویزی، عبد علی بن جمعه، ۱۴۱۵ ق، *نورالثقلین*، تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، قم، اسماعیلیان، چ ۴.
- خلجی، محمد تقی، ۱۳۸۳ ش، *اسرار خاموشان (شرح صحیفه سجاده)*، قم، پرتو خورشید.
- خمینی، سید روح‌الله، ۱۳۷۸ ش، *آداب الصلاة*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
- دخیل، علی محمد علی، ۱۴۲۲ ق، *الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز*، بیروت، دار التعارف، چ ۲.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر، ۱۴۲۰ ق، *التفسیر الکبیر / مفاتیح الغیب*، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چ ۳.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق، *مفردات ألفاظ القرآن*، دمشق و بیروت، دارالشامیه و دار العلم.
- رضایی اصفهانی، محمد علی، ۱۳۸۷ ش، *تفسیر قرآن مهر*، قم، پژوهش‌های تفسیر و علوم قرآن.
- رهبری، حسن، ۱۳۸۸ ش، «یوسف رزم‌آزمای معرکه نفس»، *پژوهش‌های قرآنی*، ش ۵۸، ص ۱۷۹ - ۱۵۵، مشهد، دفتر تبلیغات اسلامی شعبه خراسان رضوی.
- زمخشری، جارالله محمود بن عمر، ۱۴۰۷ ق، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل*، بیروت، دار الكتاب العربی، چ ۳.
- *سایت اسراء*، تفسیر سوره یوسف، آیه ۲۴.
- سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۳۸۸ ش، *منشور جاوید*، قم، دار القرآن الکریم.
- سیوطی، جلال‌الدین، ۱۴۰۴ ق، *الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور*، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۷۴ ش، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۵.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۹۰ ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسة الأعلمی، چ ۲.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲ ش، *مجمع البیان لعلوم القرآن*، تهران، ناصر خسرو، چ ۳.
- طبرسی، فضل بن حسن، بی تا، *مجمع البیان لعلوم القرآن*، ترجمه حسین نوری همدانی، تهران، فراهانی.
- طریحی، فخرالدین، ۱۳۷۵ ش، *مجمع البحرین*، تحقیق احمدحسینی اشکوری، تهران، مرتضوی، چ ۳.
- فراء، یحیی بن زیاد، ۱۹۸۰ م، *معانی القرآن*، قاهره، الهيئة المصرية العامة للكتاب، چ ۲.

- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۳۸۳ ش، کتاب العین، قم، اسوه.
- فیض کاشانی، محمد محسن، ۱۳۷۲ ش، راه روشن؛ ترجمه: المحجّه البيضاء فی تهذیب الإحیاء، ترجمه محمد صادق عارف، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- قرائتی، محسن، ۱۳۸۸، تفسیر نور، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
- قرشی، سید علی اکبر، ۱۳۷۱، قاموس قرآن، تهران، دار الکتب الإسلامية، چ ۶.
- قرطبی، محمد بن احمد، ۱۳۶۴، الجامع لأحكام القرآن، تهران، ناصر خسرو.
- کاشانی، فتح‌الله، بی تا، منهج الصادقین فی إلزام المخالفین، تهران، کتابفروشی اسلامیة.
- مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۳ ق، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چ ۲.
- مصطفوی، حسن، ۱۳۶۸، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- مصطفوی، حسن، ۱۳۸۰، تفسیر روشن، تهران، مرکز نشر کتاب.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۷۲، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، تهران، صدرا، چ ۸.
- مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۱، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الإسلامية، چ ۱۰.
- میبدی، احمد بن محمد، ۱۳۷۱، کشف الاسرار و عدة الابوار (معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری)، تهران، امیر کبیر، چ ۵.
- میبدی، حسین بن معین الدین، ۱۴۱۱ ق، دیوان أمير المؤمنين علیه السلام، ترجمه مصطفی زمانی، قم، دار نداء الإسلام.

